

پاره‌های ایران‌شناسی

۲۳۵- مشروطیت و اصلاح قانون اساسی

۱۴ مرداد روز جشن مشروطیت است. ایرانیان در شرق، اولین ملتی بودند که در ۱۲۸۵ با تدوین قانون اساسی و متمم آن که از قوانین اساسی فرانسه و بلژیک اقتباس شده بود، نظام حکومت مشروطه‌ی پارلمانی را پذیرا شدند. قانون اساسی مشروطیت و متمم آن - در آن روزگاران - یک متن مترقی بود که حقوق شهروندان را به نحو مقبولی تأمین می‌کرد.

قانون اساسی مشروطیت، سمت پادشاه مملکت را به یک مقام کاملاً تشریفاتی تنزل داد که از مسؤولیت مبری‌ست. احمدشاه قاجار، به این قانون وفادار ماند. اما پهلوی پدر و پسر به قانون اساسی تجاوز کردند و با این دست‌اندازی به قانون اساسی، به‌رغم خدماتی هم که از آن‌ها صادر شد، مشروعیت خود را در چشم اهل نظر از دست دادند. نطق اصولی دکتر محمد مصدق در مجلس شورای ملی در مخالفت با انتقال سلطنت از قاجار به سردار سپه، بهترین نشانه‌ی عدم رضایت ناظران آگاه سیاسی به تجاوز به قانون اساسی مشروطیت بود. برابر اصل الحاقی به متمم قانون اساسی مشروطیت، هرگونه تجدیدنظر در هر یک از اصول قانون اساسی یا متمم آن، نخست مستلزم تصویب دو ثلث (دو سوم) از آراء هر دو مجلس شورا و سنا بود که پس از آن، برای بررسی موضوع باید «مجلس مؤسسان»ی تشکیل می‌شد و موضوع تجدیدنظر در قانون اساسی پس از فحص و شور، به تصویب آن مجلس می‌رسید.

سوابق تغییر قانون اساسی مشروطیت در عصر پهلوی به شرح زیر بود:

الف. در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ مجلس مؤسسان تشکیل شد و سلطنت را از خاندان قاجار به پهلوی منتقل کرد و اصول ۳۶، ۳۷ و ۳۸ را که ناظر به این امور بود، اصلاح کرد.

ب. در ۲۶ مرداد ۱۳۱۰، اصل ۸۲ متمم قانون اساسی راجع

به استقلال قضاات از سوی دولت وقت تفسیر مقید شد ولی این امر با تصویب قانونی عادی در تفسیر قانون اساسی به عمل آمد. البته این تفسیر غلط دوره‌ی رضاشاه، در ۲۹ شهریور ۱۳۳۱ در دوره‌ی زمامداری دکتر محمد مصدق لغو شد.

ج. در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ محمدرضاشاه با تشکیل مجلس مؤسسان اصل ۴۸ قانون اساسی را اصلاح کرد تا پادشاه حق داشته باشد که هر یک از مجلسین شورا و سنا را جداگانه یا هر دو را هم‌زمان منحل کند.

۲۳۶- موسیقی حماسی، از مشروطیت تا امروز

در بهار امسال سرود جدید دانشگاه آزاد اسلامی که شعرش را من ساخته‌ام، و آهنگساز آن حامد مختارانی و تنظیم‌کننده‌اش دکتر حسن ریاحی است، در سالن اجلاس سران کنفرانس اسلامی اجرا و سی‌دی آن در شمارگان بالایی در سرتاسر کشور پخش شد. شعر از آغاز با موسیقی توأم بوده است و یکی از مظاهر فراگیر فرهنگ ایران است. من اگرچه هیچ پیوندی با دانشگاه آزاد ندارم، به احترام سه میلیون و نیم دانش‌آموخته و دانشجوی ایرانی که از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌اند، دعوت سرایش «سرود دانشگاه آزاد» را پذیرفتم و از این خدمت بی‌مزد و منت نیز شاد و سرافرازم. «سرود ایرانیان» را نیز که سرودی حماسی‌ست ساخته‌ام که هنوز اجرا نشده است. سرودها، عموماً از مقوله‌ی حماسه‌اند و به نوعی با فخر و فرّ ملی و پایداری یک ملت در طول زمان پیوند می‌خورند. تأثیرگذارترین سرود قرون اخیر در ایران سرود «ای ایران ای مرز پرگهر» سروده‌ی حسین گل‌گلاب، اثر روح‌الله خالقی، در سه بند در مایه‌ی دشتی‌ست با حالتی مارش گونه، با میزان دو ضربی و فواصل متناسب.

از جهت تاریخی البته مهم‌ترین آثار موسیقی حماسی اثر عارف قزوینی‌ست که خودش می‌گوید: «من ... وقتی تصنیف وطنی ساخته‌ام که ایرانی از ده هزار نفر، یک نفرش نمی‌دانست وطن یعنی چه.» به همین دلیل، ایرج در عارف‌نامه می‌گوید: «تو شاعر نیستی، تصنیف‌سازی» اما صحت همین سخن یعنی ضعف عارف در فن شعر و استادی‌اش در تصنیف‌سازی و موسیقی، شاخصه‌ی عظمت اوست:

از خون جوانان وطن لاله دمیده

از ماتم سرو قدشان سرو خمیده

در سایه‌ی گل، بلبل از این غصه خزیده
گل نیز چو من در غم‌شان جامه دریده
چه کج رفتاری ای چرخ
چه بدکرداری ای چرخ
سر کین داری ای چرخ

تصنیف «مرغ سحر» سروده‌ی ملک‌الشعرای بهار اثر مرتضی‌نی‌داود بیانگر فضای سیاسی ایران عصر رضاشاه بود و هنگامی‌که قمرالملوک وزیری آن را خواند، تداعی‌گر آرزوهای سیاسی و اجتماعی همه‌ی آزادی‌خواهان ایرانی شد:

مرغ سحر، ناله سر کن، داغ مرا تازه‌تر کن

ز آه شرر بار، این قفس را

برشکن و زیر و زیر کن

چند ماه قبل از انقلاب، اعضای موسیقی رادیو که زیر نظر هوشنگ ابتهاج (سایه) به تولید موسیقی می‌پرداختند، در اعتراض به کشتار جمعه‌ی سیاه = ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ استعفا کردند و در پی آن، «کانون چاووش» را با مدیریت محمدرضا لطفی، پرویز مشکاتیان و حسین علیزاده تشکیل دادند. محمدرضا شجریان و شهرام ناظری آثار آوازی کانون چاووش را اجرا می‌کردند. یکی از نمونه‌های این سروده‌ها سرود «ژاله خون شد» سروده‌ی سیاوش کسرای است که برای واقعه‌ی جمعه‌ی سیاه (۱۷ شهریور) در میدان ژاله (میدان شهدا) ساخته است و آهنگساز آن حسین علیزاده است:

ژاله خون کن، جنون کن

سلطنت زین جنون، واژگون کن

هم‌زمان با پیروزی انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ سیاوش کسرای، سرود «والا پیام‌دار محمد» را ساخت که فریدون منفردزاده روی آن آهنگ گذاشت و فرهاد مهرداد آن را با ضربات کوبنده و مارش‌وار، همراه گروه کر در فضایی کاملاً حماسی خواند:

والا پیام‌دار محمد (خواننده)

والا پیام‌دار محمد (گروه کر)

گفتی که یک دیار

هرگز به ظلم و جور

نمی‌ماند

برپا و استوار

هرگز هرگز (گروه کر)

البته بعد از آن بیش‌ترین سرودهای متناسب با انقلاب اسلامی را حمید سبزواری ساخت که در رأس آن‌ها سرود «خمینی ای امام» است و هزاران بار از رادیو و تلویزیون پخش شده و محتاج تکرار نیست.

۲۳۷- آیین احیای شب‌های قدر ماه رمضان

آیین احیا و قرآن بر سر گذاشتن در سه شب نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم ماه رمضان یکی از آیین‌های ویژه‌ی ما شیعیان در سرتاسر ایران فرهنگی‌ست. مراسم احیا (= زنده داشتن شب = شب زنده‌داری در شب‌های قدر) معمولاً در مساجد و گاهی در خانقاه‌ها یا منازل خصوصی برگزار می‌شود و ویژگی آن، این است که جز در موارد استثنایی به صورت شخصی و فردی صورت نمی‌گیرد و نوعاً اذکار و اوراد معین با حالت اجتماعی و گروهی تکرار می‌شود. در این رابطه، صرف‌نظر از قاعده‌ی «تسامح در ادله‌ی سنن» از نظر فرهنگ ایرانی و شیعی چند نکته قابل یادآوری‌ست:

۱- شب قدر به منظومه‌ی «لیل‌ه القدر خیر من الف شهر» شبی‌ست که از هزار ماه ارزشمندتر است و نیز: «هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی» و به قول حافظ: «آن شب قدری که گویند اهل دولت امشب است» اما علی‌الاصول، شب قدر مخفی است و معلوم نیست چه شبی از شب‌های سال است. البته، در بین شیعیان ایرانی در نسل‌های اخیر، شب‌های قدر به شب‌های نوزدهم (شب ضربت خوردن امام علی)، شب بیست و یکم (شب شهادت امام علی) و شب بیست و سوم (شب ویژه‌ی عزاداری یعنی «شب سوم» قتل امام علی) اختصاص یافته است.

۲- در اسلام دعا و مناجات در شب و «احیاء اللیل = قیام اللیل» از اعمال مستحبی‌ست و باید علی‌الاصول به تنهایی و به صورت فردی، به حالت مخفی و با حضور قلب انجام شود. اهل سنت، در شب‌های ماه رمضان به جماعت نماز «تراویح» که نمازهای مستحبی‌ست می‌خوانند؛ ولی شیعیان نماز مستحبی را به جماعت، صحیح نمی‌دانند. با این همه مراسم احیای شب‌های ماه رمضان از دیرباز در ایران رواج داشته است، به این معنی که مردم در ماه رمضان، شب‌ها را احیا می‌داشته‌اند، چنان‌که اوحدی مراغه‌ای در جام‌جم خود گفته است:

واعظ شهر، شب، سر منبر

چون بدید آن دو زلف چون عنبر

یاد گیرد شب، اندر آن احیا

آیت یا عزیز و یا یحیی

غزالی در احیاء علوم الدین گوید که احیاء داشتن پانزده

شب از شبهای سال مستحب مؤکد است. ملامحسن فیض

در المحججه البیضاء که تهذیب و تلخیص احیاء غزالی است،

می گوید که شبهای نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم

مظنه های لیل القدرند. آن چه در نسل ما از نحوه مناسک

شبهای قدر و ادعیه منقول و قرآن سر گذاشتن مرسوم و

معمول است، را در کتابهای قدمای شیعه و سنی ندیده ام و

مرحوم حاج شیخ عباس قمی هم آنها را بدون ذکر منبع در

مفاتیح الجنان ذکر فرموده.

۲۳۸- منع کشت تریاک و بلای اعتیاد

۱- کشت خشخاش اول بار در زمان نخست وزیری

قوام السلطنه در ۱۳۲۴ ممنوع شد که در نتیجه کمیبود تریاک،

نرخ آن از مثقالی ۳ ریال به مثقالی ۲۵ ریال ترقی کرد و چون

منع کشت خشخاش به کاهش مصرف معتادان منجر نشد،

کشت آن دوباره آزاد شد.

۲- پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کشت تریاک دوباره

ممنوع شد و پس از چندی مجازات های کشت و قاچاق تریاک

به عهده دادگاه های نظامی درآمد ولی سرانجام در دهه ی

۱۳۵۰ مصرف تریاک به وسیله معتادان آزاد شد و به معتادانی

که اعتیادشان به وسیله پزشکی تأیید می شد، کوبن های

مصرف تریاک می دادند.

۳- پس از انقلاب ۱۳۵۷ برای سومین بار، مصرف تریاک

ممنوع شد و آیت الله شیخ صادق خلخالی عده ی زیادی را به

جرم تولید، نگهداری، حمل و توزیع موادمخدر به چوبه ی دار

محکوم کرد.

۲۳۹- شیخ صادق خلخالی

من شیخ صادق خلخالی (اولین حاکم شرع دادگاه های

انقلاب) را فقط یک بار آن هم در منزل آیت الله منتظری در

قم دیدم. پدرم می گفت که ایشان وقتی برای منبر به گرگان

آمده بود و چون منبرش مطلوب طبع مردم نبود، من مبالغی

که از بابت زکوات به دستم رسیده بود، به ایشان دادم که محروم نمانده باشد.

من درباره ی ایشان از چهار منظر باید مطالبی بنویسم.

۱- از منظر کارکرد آقای خلخالی به عنوان یک قاضی

اسلامی و احکام اعدام هایی که ایشان صادر کرده بود که

بدترین نمونه ی آن را از دوست مطبوعاتی پیشکسوتم جناب

رحیم زهتاب فرد شنیده بودم و برای آن که در ثبت آن دچار

هیچ گونه ابهام و تردید و شبهه یی نباشیم، دیگر بار که

روز سه شنبه پنجم مرداد ۱۳۸۹ مطابق نیمه ی شعبان به

همراهی آقای وحید یزدانفر به دیدار ایشان توفیق یافتم؛

از ایشان خواستم که آن خاطره را تعریف کنند و این است

آن چه عیناً جناب زهتاب فرد در حضور ما دو نفر بیان کردند:

من وقتی در ماه های اول انقلاب زندانی بودم، چندی با

زندانیان غیر سیاسی هم بند شده بودم. یک روز، وقتی آقای

شیخ صادق خلخالی برای بازدید از زندان نزد ما آمد، مرحوم

دکتر مرشد که پیش تر معاون هویدا بود و بعد سناتور شده

بود و پزشک موجهی هم بود، به خلخالی گفت که جای ما

در این زندان بسیار تنگ است. در همین حیص و بیص،

یکی از همشهریان خلخالی که زندانی غیرسیاسی بود، او

را شناخت و با او خوش و بش کرد و خلخالی با او به ترکی

شروع به صحبت کرد و بعد هم صحبت کنان، او را از داخل

اتاق زندان به محوطه و سپس به اتاق خودش برد. چون

جای مان در اتاق خیلی تنگ بود، آن زندانی هم از آقای

خلخالی خواسته بود که جای راحت تری به او بدهند که

آقای خلخالی هم دستوری به گماشتگان داده بود به این

مضمون که آقا، راحت شان کنید. آن هم بند بیچاره که به بند

ما برگشت، می لرزید. گفتیم چه شد؟ گفت: من خواستم که

جای مان راحت تر باشد ولی گماشتگان فکر کرده بودند که

«راحت شان کنید» یعنی آن ها را بکشید! چند نفر را همان جا

از همین اتاق بیرون آوردند و کشتند.

آقای خلخالی که متوجه این سوء تفاهم و کشتن بی دلیل

چند نفر از هم بندان ما به دست زندانبانان شده بود، اول کمی

اظهار ناراحتی کرده و بعد گفته بود: عیبی ندارد، اگر گناهکار

باشند که به سزای اعمال شان رسیده اند و اگر هم بی گناه

باشند، به بهشت می روند.

این سخنی است که من از رحیم زهتاب فرد شنیده بودم

و از باب احراز اعتبار بیش‌تر آن، از ایشان خواهش کردم که یک بار دیگر آن را با حضور دوست دیگری تکرار کنند. ایشان می‌توانند به این واقعیت شهادت دهند.

۲- آقای خلخالی در اوائل انقلاب اسلامی پیشنهاد کردند که نام خلیج فارس را از خلیج فارس، به خلیج اسلامی عوض باید کرد که موجب التیام و اتحاد بین ایران و برادران مسلمان (= یعنی اعراب) شود. عجب آن که هیچ کدام از کشورهای عربی، به این امر روی خوش نشان ندادند و هم‌چنان علاقه‌مند بوده و هستند که خلیج فارس، به نام ایشان صادره شود.

۳- سومین فرمایش حیرت‌انگیز آقای خلخالی این بود که در مقاله‌یی با عنوان «کوروش دروغین و جنایت‌کار» نوشتند که در بخش آخر خاطرات‌شان با عنوان **ایام انزوا: خاطرات آیت‌الله خلخالی** (نشر سایه، تهران، ۱۳۸۰) هم تجدید چاپ شده است. آقای خلخالی عبارت زیر را از قلم مشیرالدوله پیرنیا در **تاریخ ایران باستان** به نقل قول از کنزیاس (مورخ قرن چهارم قبل از میلاد) دائر به این که «کوروش پسر چوپانی بود که از شدت احتیاج مجبور گردید راهزنی پیشه گیرد» را چنین نقل کرده‌اند: «کوروش پسر جوانی [نه چوپانی!] بود که از شدت احتیاج مجبور گردید راه زنی پیش گیرد (لواط بدهد) [کذا فی الاصل!]» این تحریف عنیف در حق یکی از بزرگ‌ترین چهره‌های تاریخی همه‌ی اعصار، یعنی کوروش، باور نکردنی‌ست.

۴- شاهکار دیگر آقای شیخ صادق خلخالی، حمله‌ی او به علامه علی‌اکبر دهخدا نویسنده‌ی **لغت‌نامه** در مجله‌ی **کیهان اندیشه** بود. **کیهان اندیشه** به مدیریت دوست دانشمند ما محمدجواد صاحبی چاپ می‌شد و من هم چندین مقاله در آن مجله دارم. وقتی که مقاله‌یی در این مجله در شرح حال دهخدا چاپ شد، آقای خلخالی اعتراض کرد که «دهخدا اهل نماز و روزه و دین نبوده و علمای قزوین او را تکفیر کردند. تمام نوشته‌های او در **صور اسرافیل** توهین به مذهب و اسلام است.»

من در همان زمان نمی‌دانم در همان مجله یا در جای دیگر در جواب ایشان نوشتیم که در عصر مشروطیت از این تکفیرنامه‌ها زیاد بود. ملک‌الشعرای بهار را هم به دلیل نوشتن مقالات در مجله‌ی **نوبهار** تکفیر کردند و تکفیرنامه‌ی او را از مشهد برای رد اعتبارنامه‌ی نمایندگی

او به مجلس فرستادند. اما بدتر از همه برای امثال آقای خلخالی این است که مراجع تقلید و فقهای بزرگ وقت، مرحوم حاج شیخ فضل‌الله مجتهد نوری را هم که مراد آقای خلخالی و زعمای روحانی جمهوری اسلامی ایران‌اند، به عنوان مفسد فی الارض اعلام کردند و به جوخه‌ی اعدام سپردند. از آقای خلخالی به نوشته‌ی من هیچ جوابی نرسید یا چاپ نشد یا من ندیدم.

۲۴- شاعران ملی

وصف «شاعر ملی» را دکتر شمس‌الدین امیر علایی (وزیر کشور زنده‌یاد دکتر محمد مصدق) در پایان کتابی که با عنوان **صعود محمدرضاشاه به قدرت** در ۱۳۶۱ به چاپ رسانده است، برای شاعری شیرازی به نام حبیب‌الله ذوالقدر متخلص به تابناک که خوانندگان **ماهنامه‌ی حافظ** با آثار برادرش احمد ذوالقدر (قاضی بازنشسته‌ی دادگستری) آشنایی دارند، به کار گرفته است. دکتر نظام‌الدین قهاری (رهبر حزب جاما) نیز وصف «شاعر ملی» را در مقدمه‌یی که بر کتاب **از تلخ و شاد وطنم** اثر فریدون ضرغامی (اسود) نوشته است، برای این شاعر کرمانشاهی به کار برده است. اخیراً هم در بخش آگهی‌های رنگی مجله‌ی **گزارش اسفندماه ۱۳۸۸** و فروردین ۱۳۸۹ (درست قبل از آگهی رنگی چلوکبابی نایب) یعنی چندین صفحه قبل از صفحه‌ی اول مجله که با شناسنامه و فهرست مطالب آن البته با صفحات غیررنگی شروع می‌شود، دیدم که آقای ادیب برومند فرموده‌اند که در سال ۱۳۲۶ برای تبلیغ آپرت «ایران پرآشوب» اثر طبع ایشان در یکی از تماشاخانه‌های اصفهان، تبلیغاتی به در و دیوار آن شهر چسبانده‌اند که «در آن عنوان شاعر شهیر ملی را به من اطلاق کرده بودند و در آن زمان بنده ۲۳ ساله بودم.»

شاید مناسب باشد که بنده از این دوست شاعر مورد احترام خود بیرسم که آیا اگر امروز جوان ۲۳ ساله‌یی در اصفهان یا جای دیگر فیلم‌نامه یا نمایش‌نامه‌یی آهنگین منتشر کند و ناشر برای تبلیغ کار خود بر در و دیوار شهر آگهی بچسباند که آن شاعر ۲۳ ساله «شاعر شهیر ملی» است، آن جوان به صرف چنین تبلیغاتی، تبدیل به «شاعر شهیر ملی» می‌شود؟ به هر حال دادن آگهی رنگی - آن هم در

۲۴۱- دکتر عنایت‌الله رضا

دکتر عنایت‌الله رضا هم که برادر کوچک‌ترش پروفیسور فضل‌الله رضا از خودش مشهورتر است، در تیرماه ۱۳۸۹ در نود سالگی از دنیا رفت. من پروفیسور فضل‌الله رضا را اول بار در جشن فارغ‌التحصیلی دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۶ دیدم. در آن سال، در چمن دانشگاه (جایی که اکنون محل برگزاری آیین عبادی - سیاسی نماز جمعه‌ی شهروندان تهرانی‌ست)، برای میهمانان، فارغ‌التحصیلان و دانشجویان صندلی چیده بودند و سکویی بلند و بزرگ هم برای استادان و اعضای هیأت علمی مدعو درست کرده بودند. تریبون سخنرانی هم در آن سکو قرار داشت. خود پروفیسور رضا سخنرانی افتتاحیه را به زبان فرنگی ایراد کرد. یک استاد دانشگاه آمریکایی و یک استاد اروپایی هم که از دوستان پروفیسور رضا بودند، سخنرانان مدعو بودند و به زبان مادری‌شان در دانشگاه تهران سخنرانی کردند، بی‌آن که سخنرانی‌شان به فارسی (هم‌زمان یا بعد از آن) ترجمه شود. تنها سخنران فارسی، استاد جلسات سیار ما مرحوم شیخ جواد مصلح (استاد فلسفه‌ی دانشکده‌ی الهیات دانشگاه تهران) بود که به اتفاق مرحوم استاد سید محمدباقر عربشاهی سبزواری به جلسه آمد و با همان عبا و عمامه‌ی معمول برای سخنرانی پشت تریبون رفت.

اما دکتر عنایت‌الله رضا را من چند سال بعد، اول بار در ۱۳۵۲ از طریق انجمن ادبی کمال (به ریاست کمال زین‌الدین فرزند مرحوم آیت‌الله حاج میرزا علی هسته‌ای واعظ از هم‌درسان آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم خایری) شناختم. در ۱۳۸۱ هم مقاله‌ی را از او در **چهل گفتار از چهل استاد در ایران‌شناسی** چاپ کردم. آن مقاله «آذربایجان، بخشی از ایران است»، عنوان داشت و دکتر عنایت‌الله رضا آن را در ۱۳۵۲ موضوع سخنرانی‌اش در انجمن کمال قرار داده بود. آن چه من به عنوان «یادداشت ویراستار» در پایان سخنرانی دکتر رضا در آن کتاب نوشته‌ام، قابل نقل است:

«این سخنرانی در ۱۳۵۲ در اوج اقتدار محمدرضاشاه پهلوی ایراد شده است و اگر در پایان مقاله، نجات آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ به درایت و رهبری پادشاه وقت منتسب شده، سخنران دانشمند را به پیشینه‌ی سیاسی‌اش معفو باید دانست؛ چه اغلب توأین سابق، خود را در ستایش شاه و اقبال به دستگاه به مبالغه مجبور می‌دانستند...» (امین، سید

ردیف آگهی چلوکبابی نایب - شأن شاعری که من دوستی او را برای خودم افتخار می‌دانم، نیست. احترام امامزاده با متولی آن است. مخصوصاً که انتساب به جبهه‌ی ملی هم مقتضی رعایت احتیاط بیشتر است.

حالا، محض این که از این نقد دوستانه، فایده‌ی علمی و ادبی هم حاصل شده باشد، متن شعری را از قلم دکتر شمس‌الدین امیرعلایی در آخرین صفحه‌ی کتاب **صعود محمدرضاشاه به قدرت** نقل می‌کنم:

«برای حسن ختام شعری از آقای حبیب‌الله ذوالقدر، شاعر ملی می‌آوریم:

در جهان شادی ندارد، آن که آزادی ندارد

آن که آزادی ندارد، لاجرم شادی ندارد

از دم جان‌بخش آزادی جهان آباد گردد

جنت موعود بی‌آزادی آبادی ندارد!

وادی خاموش، گورستان شمارندش نه کشور

مردمی گر حق آزادی در آن وادی ندارد!

در محیطی این چنین، یا گوشه گیرد یا بمیرد

آن که قوادی نداند وان که شپادی ندارد

زنگ استبداد، استعداد را جوهر بسوزد

بخت کارایی رزم این تیغ فولادی ندارد

هسته‌ی خودکامگی در پوست از شادی نگنجد

پرتو اندیشه هر جا نقش ارشادی ندارد

پایگاه دیو استبداد دیدی واژگون شد؟!

پایه‌ی پوشالی استحکام بنیادی ندارد

شربت شیرین آزادی ز مینای شهادت

کی بنوشد آن که در سر شور فرهادی ندارد

«تابناک» از همت آزادگان الهام گیرد

در طریقت نیز جز آزادی هادی ندارد!

۱۳۵۸/۳/۱۷ پایان - تیرماه ۱۳۶۱»

عجب که دکتر شمس‌الدین امیرعلایی در همان کتاب،

شعری هم از دوست ما ادیب برومند چاپ کرده ولی به او

عنوان شاعر ملی نداده است. حالا بحث در این است که آیا

دکتر شمس‌الدین امیرعلایی و کتاب او بیش‌تر مورد وثوق

و اعتبار است یا اوراق تبلیغات گرداننده‌ی اپرت شاعری ۲۳

ساله در اصفهان و آیا وصف سال ۱۳۲۶ محل اعتبار و قابل

استناد است یا وصف سال ۱۳۶۱؟

حسن، چهل گفتار از چهل استاد در ایران‌شناسی، تهران، ۱۳۸۱، ص ۳۰۳

دکتر عنایت‌الله رضا را پس از بازگشتم به ایران در ۱۳۷۸ یعنی در دهه‌ی پایانی عمرش مکرر می‌دیدم. گمان می‌کنم آخرین بار که او را دیدم در مجلس ناهاری بود که مهمان یکی از مطبوعاتیان قدیمی که گویا پدرش (شوشتری) از هم‌زمان عنایت‌الله رضا در ۱۳۲۴ بوده بود، دیدم. خلاصه‌ی زیست‌نامه‌ی او، این است:

عنایت‌الله رضا در ۱۲۹۹ در خاندانی روحانی در رشت متولد شد. نام‌خانوادگی او به مناسبت اسم جدش حاجی آقا رضا از روحانیون معتبر رشت است. خانواده‌ی رضا پس از وقایع میرزا کوچک‌خان، به تهران هجرت کردند. عنایت رضا پس از تکمیل تحصیلات متوسطه در دارالفنون، در ۱۳۱۶ وارد دانشکده‌ی افسری شد و پس از اخذ درجه‌ی افسری در نیروی هوایی ارتش پذیرفته شد و در آن‌جا دوره‌ی خلبانی هواپیمایی جنگی را گذراند. پس از شهریور ۱۳۲۰ به سازمان افسران حزب توده راه یافت. در ۱۳۲۴ به جرم فعالیت در حزب توده از ارتش اخراج و به کرمان تبعید شد. افسران توده‌ی تبعیدی به کرمان، علاوه بر عنایت‌الله رضا، عبارت بودند از: سرهنگ معصومی، سرگرد نیو، سرگرد بهرامی، سرگرد جعفر سلطانی، سروان ابوالحسن رحمانی، ستوان یکم جواد ارتشیار، ستوان یکم غلامحسین بیگدلی، ستوان یکم آذر، ستوان دوم رویین دژ، ستوان دوم آرین تاش، استوار ناوی.

عنایت‌الله رضا در ۱۳۲۵ به دستور حزب توده که خیانت آن‌ها امروز اظهر من الشمس است، همراه دیگر افسران توده‌ی به منظور تجزیه‌ی آذربایجان از ایران، به تبریز رفت و به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان پیوست. پس از نجات آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ همراه سران فرقه و حدود پانزده هزار نفر دیگر از ایادی شوروی در آن‌جا غائله، به آذربایجان شوروی گریخت و در آن‌جا نخست در دانشکده‌ی حزبی شهر باکو که به ریاست دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو برای تربیت سیاسی ایرانیان فراری تشکیل شده بود، مدرک لیسانس گرفت و سپس با نوشتن پایان‌نامه‌ی راجع به اندیشه‌های سید احمد کسروی، مدرک دکتری گرفت.

عنایت‌الله رضا، در اولین سال‌های اقامت در باکو شوروی

برای تبلیغات ضد ایرانی مرکز فرستنده‌ی رادیویی مخفی در شبه‌جزیره‌ی آبشوران راه انداخت، یکی از گویندگان آن رادیو شد. وی پس از چندی در برنامه‌های فارسی رادیو باکو و رادیو مسکو و سرانجام با رفتن به چین در رادیو پکن به کار پرداخت. پس از دو سال اقامت در چین، از سوی مائوویست‌ها به خدمت او خاتمه داده شد و او ناچار به شوروی بازگشت.

عنایت‌الله رضا خوش عاقبت شد. یعنی در دهه‌ی چهل که برادرش پروفیسور فضل‌الله رضا در ۱۳۴۶ رییس دانشگاه تهران و سپس سفیر ایران در یونسکو شده بود و روابط ایران و شوروی در آن ایام بد نبود، وسایل سفر او به فرانسه و از آن‌جا به ایران و استخدامش در کتابخانه‌ی پهلوی به سال ۱۳۴۷ فراهم شد و از آن پس دکتر عنایت‌الله رضا در راستای سیاست ایران به نقد کمونیسم پرداخت و پس از انقلاب، به عضویت پژوهشگاه علوم انسانی و در ۱۳۶۵ به دایره‌ی معارف بزرگ اسلامی پیوست.

تألیفات دکتر عنایت‌الله رضا عبارتند از: آذربایجان و ایران، ایران از دوران باستان تا آغاز عهد مغول، کمونیسم و دموکراسی، مارکسیسم و ماجرای بیگانگی انسان، ایران و ترکان در روزگاران ساسانیان، نام دریای شمال و چندین ترجمه که عموماً در نقد کمونیسم و مارکسیسم شوروی است.

۲۴۲- تصویر مشاهیر

محمود رضایی (برادر سناتور علی رضایی و دکتر قاسم رضایی)، سرمایه‌دار و کارآفرین که در آمریکا خودکشی کرد.

